



آیا علم خدا را از میان برداشته است؟

مترجم: فرح رامین (دانشیار دانشگاه قم)

چکیده

مقاله حاضر به قرائت الحادی جسورانه از علوم طبیعی که منتسب به ریچارد داوکینز است، می‌پردازد و سوالات جدی درباره امکان عقلی و شالوده‌ظاهری آن، مطرح می‌کند. آیا فردی که قبلاً محبوبیت علمی داشته اکنون ضد دین شده‌است و از علم به ناپخته‌ترین شکل برای مبارزه با دین استفاده می‌کند و از این حقیقت روشن چشم پوشیده که بسیاری از دانشمندان دین دار هستند؟ به نظر می‌رسد الحاد داوکینز با ریسمان فکر و تعقل به علم او ملحق شده و فاقد مبنای عینی و شواهد دقیق است که از طرفداران روش‌های علمی انتظار می‌رود.

می‌آید کمابیش اقتضای عقلی آن سنین باشد. دین در مسیر خود به پیش می‌تازید و فجر باشکوه بی‌خدایی در گوشه و کنار دمیدن گرفته‌بود یا شاید به نظر می‌رسید این گونه است.

از دلایلی که من را به این نتیجه رسانید، دانش تجربی بود، رشته من در دبیرستان ریاضیات و علوم بود و آماده می‌شدم به دانشگاه آکسفورد برای رشته شیمی بروم. انگیزه اصلی من برای تحصیل در علوم، دیدگاه‌های جالب و جذاب در باره جهان شگفت‌انگیز طبیعت بود که در این رشته‌ها می‌توانستم با آن‌ها سروکار داشته باشم و نیز متوجه شدم شاهد مناسبی برای نقد دین است. به نظر می‌رسد الحاد و علوم طبیعی زوجی همراه هم هستند و پیوندهای عمیق فکری با یکدیگر دارند. مسائل قابل بررسی باقی بود، تا این که در اکتبر ۱۹۷۱ وارد آکسفورد شدم.

شیمی و نیز بیوفیزیک مولکولی هر دو بسیار نشاط عقلی ایجاد می‌کنند. گاهی که پیچیدگی‌های دنیای طبیعت رخ می‌نمودند خود را اسیر شور و شوقی تابناک می‌دیدم. با این حال در راستای این سرخوشی از علوم طبیعی که از

درباره نویسنده

پروفسور آلیستر مک گراث استاد الهیات تاریخی دانشگاه آکسفورد و عضو ارشد تحقیقات کالج هریس منچستر در آکسفورد است، وی قبلاً شیمی می‌خواند و تحقیقات بیوفیزیک مولکولی قبل از مطالعه الهیات نظام‌مند در آکسفورد انجام می‌داد. وی نویسنده کتاب‌های بسیار درباره علم و دین است مثل پر فروش‌ترین کتاب بنام «خدای داوکینز: ژن‌ها، الگوهای رفتاری و معنای زندگی» (۲۰۰۴) و «پندار داوکینز؟ بنیادگرایی الحادی انکار خدا» (۲۰۰۷).



پیش‌تر از این ملحد بودم. در دهه ۱۹۶۰ که در بلفاست ایرلند شمالی بزرگ شدم دیدگاه راسخی داشتم که خدا توهمی بچه گانه است، برای سالندان، آنها که از لحاظ عقلی و فکری ضعیف هستند و برای دینداران متقلب مناسب است. ادعان دارم که این دیدگاه بسیار گستاخانه است و اکنون آن را تا حدی شرم‌آور می‌بینم. این گستاخی به نظر

هرچیزی گوی سبقت روده‌بود و می‌توانستم به آن امیدوار باشم درباره الحاد دوباره به فکر رفتم. آسان نیست که انسان عقاید اصلی خود را زیردربین ببرد ، دلیل من برای این کار رشد واقع‌بینی بود که همه‌چیز آن گونه که فکر می‌کنم در مسیر مستقیم و صحیح نبودند. بعضی عوامل دست به دست هم می‌داد تا به جایی برسیم که به نظرم عقلا آن را باید بحران دین نامید.

به این می‌اندیشیدم که پایه‌های الحاد چندان موجه و رضایت‌بخش نیستند. استدلالاتی که زمانی پررنگ ، قاطع و جامع بودند به تدریج بیشتر و بیشتر نامطمئن ، چرخه‌وار و آزمایشی می‌نمودند. فرصت گفتگو با مسیحیان درباره ایمان-شان به من ثابت کرد چیزی درباره مسیحیت نمی‌دانم، مگر تبیین‌هایی ناصحیح از منتقدان اصلی آن ، مثل برتراند راسل و کارل مارکس ، شاید مهم تر از همه این که کم کم فهمیدم تصورات من از الحاد و رابطه محکم بین علوم طبیعی و الحاد ، ساده‌لوحانه و شکننده است. یکی از مهمترین اموری که پس از گرایش به مسیحیت فهمیدم انقطاع نظام‌مند این پیوند بود و بلکه علوم طبیعی را از دیدگاه مسیحیت می‌توانستم بنگرم و تلاش کنم بفهمم چرا دیگران از این دیدگاه نمی‌نگرند.

در سال ۱۹۷۷ که هنوز در حال تحقیقات بیوفیزیک مولکولی آکسفورد بودم کتاب اول ریچارد داوکینز «ژن خودخواه» را خواندم که سال قبل چاپ شده بود. کتابی شگفت‌انگیز بود مملو از نظراتی که توان بسیار برای بیان مفاهیم سخت داشت. تک تک جملات آن را حریصانه می‌بلعیدم و چند بار آن را خواندم. اما هنوز در حیرت بودم که آنچه من آن را الحاد عمیق و عجیب او تصور می‌کردم چندان پایه‌های محکمی در استدلال‌های علمی که در کتابش ذکر می‌کرد نداشت. به نظر می‌رسید الحاد او به بیولوژی او با ریسمان عقل و تفکر ضمیمه شده‌بود نه این که طبق شواهد علمی باشد که داوکینز خود گردآوری کرده‌است.

داوکینز خود را قویا پیش‌تاز بنیانگذاری الحاد بریتانیا می‌داند. این جانورشناس جوان و معروف دانشگاه آکسفورد در اواخر دهه ۱۹۶۰ به تدریج یکی از مهم ترین منتقدان دین به

خصوص دین مسیحیت شد. کیفیت نوشته‌هایش او را مخالفی ذی صلاح نشان می‌داد و ادبیات جسورانه و تندش نشانه مخالفت ضروری با مدافعان مسیحیت بود.

در این مقاله می‌خواهم چند مسئله بنیادین درباره رویکرد داوکینز در باب سوال از علم و دین مطرح کنم. به خصوص می‌خواهم رابطه فکری بین علوم طبیعی و الحاد را به چالش کشم که ویژگی بارز نوشته‌های داوکینز است. قصد ندارم از علم داوکینز انتقاد کنم که به طور کلی وظیفه جامعه علمی است. بلکه هدفم بررسی رابطه‌ی بین روش علمی و الحاد است - که داوکینز گاهی آن را مقدمه می‌داند و گاهی از آن دفاع می‌کند .

در این جا مهمترین عناصر نقد الحادی او به مسیحیت و پاسخ های خود را به اختصار بیان می‌کنم. خوانندگانی که از اختصار خوششان نمی‌آید شاید مایل باشند تفسیر من را از نظرات داوکینز بدانند. انتقادات مفصل من از دیدگاه الحادی جهان شمول وی به تفصیل در کتابم به نام «خدای داوکینز» آمده و خوانندگان علاقمند به بحث مشروح ،می-توانند به آن کتاب مراجعه کنند.^۱

۱. علم خدا را حذف کرده است.

به عقیده داوکینز علم و از همه بالاتر تئوری تکامل، اعتقاد به خدا را ناممکن می‌سازد. داوکینز معتقد است تا قبل از داروین امکان داشت جهان را چیزی بدانیم که توسط خدا طراحی شده‌است ، اما پس از داروین فقط می‌توانیم بگوییم «توهم طراحی» است. دنیای داروین هدف ندارد و اگر غیر آن فکر کنیم خود را فریب داده‌ایم. اگر جهان هستی را نتوان «جهان خیر» توصیف کرد حداقل نمی‌توان «شر» نامید. به عقیده داوکینز «جهانی را که مشاهده می‌کنیم دقیقا ویژگی‌هایی دارد که باید انتظار داشته باشیم حداقل

¹ McGrath, A.E. *Dawkins' God: Genes, Memes and the Meaning of Life*, Oxford: Blackwell (2004).

طرح، هدف، شر یا خیر، هیچ چیز نیستند جز بی تفاوتی - های کور و بی رحمانه.^۲

در اینجا داوکینز عقیده دارد داروینیسیم یک دیدگاه جهانی است نه تئوری زیست شناسی. وی تردید ندارد که استدلالش فراتر از مرزهای زیست شناسی محض است. داروین به طور اخص - و علم به طور اعم - ما را به سمت الحاد سوق می دهد و اینجاست که امور برای داوکینز کمی خدعه آمیز می شوند. داوکینز اثبات کرده که «توصیف» محض طبیعی شاید چیزی را بیان می کند که اخیرا به آن تاریخ می گویند و وضعیت فعلی جانداران است. اما چرا به این نتیجه می رسد که خدایی وجود ندارد؟

معروف است که روش علمی قابلیت قضاوت درباره فرضیه خدا را ندارد - مثبت یا منفی. کسانی که معتقدند علم وجود خدا را اثبات یا انکار می کند تاکید دارند روش علمی فراتر از مرزهای قانونی خود رفته و خطر سوء استفاده یا بی اعتبار بودن وجود دارد. برخی زیست شناسان برجسته (مثل «فرانسیس اس. کولینز»، مدیر عامل پروژه ژنوم انسان) عقیده دارند علوم طبیعی فرضیه مثبتی از ایمان ایجاد می کنند. برخی (مثل زیست شناس تکاملی، «استفان جی گولد» (دیدگاه منفی در باب عقیده به خدا دارند، اما هیچ کدام نمی توانند چیزی را ثابت کنند. اگر قرار است پرسش از خدا جای گاه داشته باشد، باید بر پایه دلایل دیگری باشد.

این نظریه جدیدی نیست. قطعا تشخیص محدودیت دینی روش علمی در زمان خود داروین به خوبی قابل درک بود. در نوشته های «بولداگ داروین» اثر تی. اچ. هوکسلی به وضوح دیده می شود. اما مباحث اخیر نکات مهمی دارند که به یک نمونه نگاهی می اندازیم:

در مقاله ای که در ۱۹۹۲ در مجله آمریکایی علمی چاپ شد استفان جی گولد زیست شناس تکاملی برجسته آمریکا اصرار داشت که علم با روش های قانونی خود نمی تواند درباره

وجود خدا^۳ قضاوت کند: "ما نه این را تایید و نه انکار می کنیم و به عنوان دانشمند نمی توانیم در باب آن نظری بدهیم". به عقیده گولد داروینیسیم در نهایت قدرت ندارد وجود یا حقیقت خدا را اثبات یا نفی کند. به عقیده وی حقیقت این است که زیست شناسان تکاملی افرادی خدانشناس یا ملحد هستند. گولد به نمونه هایی مثل انسان شناس «جی. جی. سیمپسون» به عنوان منکر خدا و مسیحی ارتدوکس روسی «تیودوسیوس دوبزانسکی» اشاره می کند و نتیجه می گیرد که یا نیمی از همکارانم بسیار احمق هستند یا این که علم داروینیسیم به همان اندازه که با الحاد سازوار است با عقاید دینی رایج نیز سازگار و هماهنگ است.

اکنون تصویری که داوکینز از داروینیسیم ارائه می دهد بزرگراه تفکر به سوی الحاد است. در حقیقت، مسیر فکری که داوکینز طراحی می کند به نظر می رسد در گودال لادری - گری گرفتار آمده و همان جا مانده است. شکافی منطقی و بنیادی بین داروینیسیم و الحاد وجود دارد که به نظر می رسد داوکینز ترجیح می دهد با الفاظ این شکاف را پر کند نه با استدلال و شاهد. اگر قرار است به نتایج قطعی برسیم، باید مبانی استدلالی دیگری بیابیم و کسانی که به اصرار سعی دارند غیر این را به ما بگویند باید توضیح مستدلی داشته باشند.

۲. ایمان از پرداختن به شاهد اجتناب می ورزد

به عقیده داوکینز مسیحیت بیان می دارد که ایمان است که نشانگر بازبینی مسئله ای جدی مبتنی بر استدلال در باب حقیقت است. یکی از عقاید محوری داوکینز که به حد کسالت آوری در نوشته هایش تکرار شده این است که ایمان دینی «اعتمادی کورکورانه و فاقد استدلال است که در حسرت استدلال می سوزد.»^۴ به عقیده داوکینز: "ایمان نوعی بیماری ذهنی ویکی / از مصایب بزرگ جهان است که قابل مقایسه با ویروس آبله است، ولی سخت تر از آن ریشه کن

³ Gould, S.J. 'Impeaching a Self-Appointed Judge', *Scientific American* (1992) 267(1), 118-21.

⁴ Dawkins, R. *The Selfish Gene*, 2nd edn., Oxford: Oxford University Press (1989), p.198.

² Dawkins, R. *River out of Eden: A Darwinian View of Life*, London: Phoenix (1995), p.133.

می‌شود.^۵ آیا واقعا این امر به همین سادگی است که داوکینز بیان می‌دارد؟ زمانی که ملحد بودم، من نیز این چنین فکر می‌کردم و استدلال داوکینز را قاطع و یفینی تصور می‌کردم.^۵ اما اکنون خیر.

داوکینز به ما می‌گوید، ایمان «اعتمادی کورکورانه و فاقد شاهد است که در حسرت شاهد می‌سوزد»

اجازه دهید با نگاهی به تعریف ایمان آغاز کنیم و برسیم از کجا آمده‌است. ایمان «یعنی اعتمادی کورکورانه، فاقد استدلال که در حسرت شاهد می‌سوزد.» اما چرا باید این تعریف مسخره را پذیرفت؟ حجتی که دینداران در حال حاضر بر اساس آن ایمان را تعریف می‌کنند چیست؟ داوکینز در این نقطه عقب‌نشینی می‌کند و به هیچ نویسنده دینداری برای اثبات این تعریف غیرمعقول استشهدی نمی‌کند، و به نظر می‌رسد عامدانه می‌خواهد ایمان دینی را به عنوان ادراکی مضحک ترسیم کند. من این مفهوم ایمان را نمی‌پذیرم و تاکنون هیچ متفکر دینی را ندیده‌ام که آن را جدی بگیرد. طبق هیچ کدام از اعلامیه‌های رسمی که فرقه‌های مسیحی از ایمان منتشر کرده‌اند، نیز قابل دفاع نیست. و تعریف خود داوکینز است که با فرضیات ذهنی‌اش آن را ساخته و پرداخته کرده و طوری ارائه داده که گویی ویژگی کسانی است که می‌خواهد آن‌ها را نقد کند.

نگرانی اصلی این است که به نظر می‌رسد داوکینز هوشمندانه باور دارد ایمان «اعتمادی کورکورانه» است به رغم این حقیقت که هیچ نویسنده بزرگ مسیحی چنان تعریفی به کار نبرده‌است. این باور و اعتقاد اصلی داوکینز است که کمابیش ابعاد نگرشی او را از دین و دینداران نشان می‌دهد اما این اعتقاد محوری غالباً چالش برانگیز است و باید آن را به چالش کشید. همان‌طور که زمانی داوکینز نظرات «ویلیام پالی» را بازبینی کرد و بیان نمود اعتقاد او «به وضوح و کاملاً اشتباه است».

ایمان «یعنی اعتمادی کورکورانه و فاقد شاهد که در حسرت شاهد می‌سوزد». این چیزی است که احتمالا داوکینز تصور می‌کند، اما تفکر مسیحی نیست. تعریف ایمان به گفته «دبلیو.اچ. گریفیت-توماس» (۱۸۶۱-۱۹۲۴) که نمونه آشکار سنت قدیمی مسیحی است این است: «ایمان بر تمام ذات انسان اثر می‌گذارد، با تصدیق ذهن مطابق با حجت کافی آغاز می‌شود، با اطمینان قلبی و عاطفی براساس آن تصدیق ادامه می‌یابد و با رضایت اختیاری به کمال می‌رسد و با آن، تصدیق و اطمینان در عمل ظهور می‌یابند».

این تعریفی خوب و قابل اعتماد است و متشکل از عناصر اصلی فهم خاص مسیحیت از ایمان است. خوانندگان شاید بخواهند به این عبارت آشکار توجه کنند که ایمان «با تصدیق ذهن مطابق با حجت کافی آغاز می‌شود». در طول اعصار ندیدم نویسندگان مسیحی با دیگر نقل قول‌ها و عبارات خوانندگان را خسته و کسل کنند. به هر حال وظیفه داوکینز این است که با استدلال مبتنی بر شاهد ثابت کند تعریف انحرافی و بی‌معنای او از ایمان ویژه مسیحیت است.

داوکینز با ترسیم این ایمان پوشالی در ذهن خویش به زعم خود آن را ضربه فنی می‌کند. ایمان یک شاهکار عقلی و دشوار نیست. ایمان همان‌طور که گفتیم، چیزی بچه‌گانه است که متناسب با اذهان قابلیت‌پذیر بچه‌ها می‌باشد، اما برای بزرگسالان از نظر فکری خنده‌آور و غیر اخلاقی است. چرا باید اموری را قبول کنیم که قابل اثبات نیستند؟ داوکینز ادامه می‌دهد که ایمان به خدا دقیقا مثل اعتقاد به بابانوئل و فرشته دندان است، وقتی بزرگ می‌شوی دیگر باورشان نداری.

این استدلال بچه مدرسه‌ای است که تصادفاً به بحث بزرگ‌ترها راه یافته‌است. همان‌گونه که ابتدایی است، مجاب‌کننده هم نیست. هیچ دلیل تجربی جدی وجود ندارد که چرا مردم به خدا، بابانوئل و فرشته دندان در یک مقوله احترام قائل هستند. وقتی شش سالم شد دیگر به بابانوئل و فرشته دندان عقیده نداشتم. بعد از چندسال که ملحد شدم خدا را زمانی

⁶ Griffiths-Thomas, W. H. *The Principles of Theology*, London: Longmans, Green & Co(1930), p. xviii.

⁵ برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: McGrath, A. *The Twilight of Atheism*, London: Rider (2004).

کشف کردم که هیجده ساله شدم و هرگز این عقیده رابه عنوان پسرقت کودکانه تلقی نکردم. در تحقیقات کتاب جدیدم «سوسوی الحاد» متوجه شدم کثیری از مردم در انتهای عمر به خدا اعتقاد می‌یابند - وقتی بزرگ شوند. ولی هنوز کسی را ندیده‌ایم که در بزرگسالی به بابائونل و فرشته دندان معتقد باشد.

اگر استدلال ساده داوکینز معقول بود باید تمثیلی حقیقی میان خدا و بابائونل ایجاد می‌کرد - که نکرده‌است. هرکسی می‌داند که اعتقاد و احترام مردم به خدا مثل عقاید کودکانه(بابائونل و فرشته دندان) نیست. البته داوکینز معتقد است عقیده به هر دو بیانگر عقیده به عدم وجود بعضی وجودهاست. اما این بیانگر سردرگمی بنیادین بین نتیجه ومقدمات است.

در این عبارت کنایه بزرگی نهفته: ایمانی که داوکینز به سادگی رد می‌کند و آن را متعلق به مقوله اجنه و پریان می‌داند، همان ایمانی است که زیربنای میراث باستانی فکری دنیای او را شکل می‌دهد و قطعاً جزء رشته علمی خود اوست زیرا نقش فلاسفه طبیعی مسیحیت در ظهور علوم زیست‌شناسی به خوبی ثابت شده است.

جنبه چشمگیر دیگری از الحاد داوکینز اطمینانی است که به ناگزیر بر آن اصرار دارد. اطمینانی کنجکاوانه که به نظر می‌رسد برای کسانی که با فلسفه علم آشنا هستند نابجا - شاید حتی ناهماهنگ - باشد. همانطور که «ریچارد فین من» (۱۹۱۸-۸۸) - برنده جایزه نوبل فیزیک در ۱۹۶۵ به خاطر اثرش در الکترودینامیک کوانتوم - غالباً خاطر نشان می‌کند: دانش، بدنه‌ای از گزاره‌ها با درجات مختلف اطمینان است - برخی بسیار نامطمئن، برخی تقریباً اطمینان آور اما هیچ کدام یقین آور نیستند.

۳. خدا ویروس ذهن است.

مفهوم خدا عفونت بدخیم و مسری است که اذهان سالم را آلوده می‌سازد. استدلال کلیدی داوکینز این است که باوربه خدا براساس مبانی عقلی یا شهودی آشکار نمی‌گردد، بلکه نتیجه ابتلا به ویروس مسری عفونی است، مانند کسانی که

در شبکه‌های کامپیوتری ویروس پخش می‌کنند.^۷ عقیده به خدا عفونتی بدخیم است که ذهن پاک را آلوده می‌کند. این باور، ایده ای قدرتمند است، حتی اگر مبنای استدلالی و تجربی آن برای تمام نظریه‌پردازان، مبتنی بر مبانی سست و فاقد دلایل تجربی باشد.

باور به خدا نه تنها فاقد ادله مشاهداتی است، بلکه این مفهوم شبیه ویروس است یا مانند ویروس انتشار می‌یابد. نکته‌ای سرنوشت‌ساز که داوکینز با هشدار ساده از کنار آن می‌گذرد. سخن از «خیر بودن» نوعی ویروس و «شر بودن» ویروسی دیگر بی‌معناست. رابطه انگل- میزبان یک نمونه ساده و عملی از تکامل داروینیسیم است. این رابطه، نه خیراست و نه شر، تنها روشی از موجودیت اشیا است. اگر نظریه‌ها با ویروس‌ها مقایسه شوند آنها به سادگی به عنوان خوب یا بد یا حتی «درست» و «غلط» توصیف نمی‌شوند. این امر به این نتیجه رهنمون می‌شود که هر نظریه‌ای به طور کلی بر مبنای موفقیت در تکثیر و انتشارش - به عبارت دیگر، موفقیت در سرایت و میزان بقای آن - ارزیابی می‌شود.

علوم طبیعی را می‌توان با خدا باوری یا الحاد تفسیر نمود، گرچه نیازی به هیچ یک از این دو تفسیر ندارد.

و مجدداً، اگر تمام نظریه‌ها ویروس باشند، اثبات می‌شود تمایز بین الحاد و خدا باوری بر مبانی علمی ناممکن است. مکانیزم پیشنهادی انتقال آن‌ها امکان نمی‌دهد شایستگی- های فکری و یا اخلاقی آن‌ها ارزیابی شوند. نه خدا باوری و نه الحاد - هیچ کدام - مقتضی شاهد نیستند، هر چند هر دوی آنها ممکن است با آن قابل تطبیق باشند. ارزش چنین نظریه‌هایی را باید طبق مبانی آن‌ها تعیین کرد و ضروری است از مرزهای روش علمی برای رسیدن به چنان نتایجی فراتر رفت.

اما دلایل تجربی این «ویروس‌های فرضی ذهن» چیست؟ در دنیای واقعی ویروس‌ها فقط با علائم مشخص نمی‌شوند بلکه

⁷ Dawkins, R. *A Devil's Chaplain*, London: Weidenfield & Nicolson (2003), p. 121.

آن‌ها را می‌توان کشف کرد و در معرض تحقیقات آزمایشی بسیار قرار داد و ساختار ژنتیکی آن‌ها را دقیقاً شناسایی کرد. در مقابل، «ویروس ذهن» یک امر فرضی است که در استدلال قیاسی مطرح شده و به چالش کشیده می‌شود، و از مشاهدات مستقیم حاصل نشده است، و به طور کلی، از نظر مفهومی براساس آن چه داوکینز پیشنهاد می‌دهد عمل-کردی قابل اطمینان ندارد. آیا می‌توانیم این ویروس را ببینیم؟ ساختارش چیست؟ رمز ژنتیکی آن چیست؟ مکانش در بدن انسان کجاست؟ و مهمتر از همه با توجه به علاقه داوکینز به گسترش این ویروس، نحوه گسترش و انتقالش چگونه است؟

اشکال‌ها را در سه بند می‌توان خلاصه کرد:

۱- ویروس‌های واقعی را می‌توان دید - مثلاً با میکروسکوپ الکترونی. ویروس‌های فرهنگی و یا دینی داوکینز فقط فرضیات هستند، هیچ دلیل عینی برای وجود آن‌ها موجود نیست.

۲- هیچ ادله تجربی وجود ندارد که بگوید نظریه‌ها ویروس-اند. نظریه‌ها، شاید به نظر آیند به طرق خاصی «عمل» می‌کنند، گویی ویروس هستند. اما شکاف بزرگی بین تمثیل و واقعیت وجود دارد - و همان‌طور که تاریخ علم نشان می‌دهد، متأسفانه، پراشتباه‌ترین نتایج در علم درمورد تمثیل-هایی است که به اشتباه واقعیت تصور شده اند.

۳- شعار «خدا ویروس است» درمورد الحاد نیز صدق می‌کند - از منظر دیگری که اساساً فراسوی ادله تجربی است. البته داوکینز از قبول آن امتناع می‌ورزد و عقیده دارد الحاد پیامد ضروری و مناسب روش علمی است. اما اینطور نیست، علم طبیعی را می‌توان با الحاد و خداباوری تفسیر کرد، اما هیچ یک از این تفاسیر را نیاز ندارد.

۴. دین امری بد است.

در نهایت به هسته اعتقادی که نوشته‌های داوکینز از آن آکنده است باز می‌گردم: دین فی‌نفسه امری بد است و به امور بد دیگری رهنمون می‌شود. بدیهی است این قضاوتی عقلانی و اخلاقی است. در جایی داوکینز، دین را شر می‌داند

زیرا اساس ایمانی است که مانع تعهد انسان نسبت به اندیشیدن است. قبلاً دیدیم که این دیدگاهی بسیار چالش برانگیز است و در برابر ادله و حجت ایستایی ندارد.

البته نکته اخلاقی جدی‌تر است. هرکسی قبول می‌کند که برخی دینداران کارهای نادرست انجام می‌دهند. اما قرار گرفتن کلمه «برخی» در استدلال داوکینز بلافاصله اثر آن را خنثی می‌کند. زیرا چندین پرسش اساسی مطرح می‌شوند. چند نفر؟ در چه شرایطی؟ چه مقدار؟ هم چنین سؤال مقایسه‌ای نیز وجود دارد: چند نفر با دیدگاه ضددینی کارهای نادرست مرتکب می‌شوند؟ و اگر این سؤال را بپرسم از حلقه راحت و ارزان دور باطل مخالفان متفکر خود خارج شده و باید با ابعاد تاریک و مشکل ساز ذات بشری مواجه شویم.

اگرچه زمانی رایج بود- به پیروی از زیگموند فروید- که بگوییم دین نوعی آسیب رسانی است. اما این دیدگاه اکنون در مواجهه با انبوهی از دلایل تجربی قرار گرفته که بیان می‌دارند بسیاری از اشکال دین حتی برای شما خوب هستند. قطعاً برخی اشکال دین می‌تواند آسیب زننده و مخرب باشند. اما سایر اشکال دین به نظر مفید هستند. البته این استدلال به ما اجازه نمی‌دهد که وجود خدا را استنتاج کنیم. اما خیمه مرکزی ستیز الحادی داوکینز را تضعیف می‌نماید که می‌گوید: دین برای شما بد است.

در سال ۲۰۰۱ در نظرسنجی ۱۰۰ مطالعه مبتنی بر شواهد، رابطه بین دین و سعادت انسان به طور نظام‌مند بررسی شد و نتایج زیر بدست آمد:^۸

⁸ Koenig, H.G., and Cohen, H.J. The Link between Religion and Health :Psychoneuroimmunology and the Faith Factor, Oxford: Oxford University Press (2001), p. 101. For other works of relevance to this critically important point, see Miller, W. R., and Thoreson, C.E. 'Spirituality, Religion and Health: An Emerging Research Field', American Psychologist (2003) 58, 24-35; Galanter, M. Spirituality and the Healthy Mind: Science, Therapy, and the Need for Personal Meaning, Oxford: Oxford University Press (2005).

نتیجه

در مقاله حاضر، من به انتقادات مهم ریچارد داوکینز از دین به طور عام و مسیحیت به طور خاص پرداختم. من قادر نبودم استدلال داوکینز یا پاسخ‌هایم را کاملاً تبیین کنم به امید این که پاسخ‌های مختصر من به خواننده کمک کند تا سررشته موضوع مورد بحث را درک کند. نتیجه‌گیری من ساده است و به نظرم بحثی در آن نیست. داوکینز تنها توانسته با بسط غیرقانونی روش علمی که در جامعه علمی نیز مرسوم نیست، بحث کند که علوم طبیعی به الحاد منتهی می‌شوند. در مقابل، دیدگاه «سرپیتر مداوار» است - برنده جایزه نوبل پزشکی - : «وجود محدودیت در علم با ناتوانی آن برای پاسخ به سؤالات اساسی کودکی درباره اولین و آخرین چیزها مشخص می‌شود: سؤالاتی مثل: آغاز همه چیز چیست؟ چگونه ما اینجا آمده‌ایم؟ نقطه آغاز زندگی چیست؟⁹». به عقیده من آغاز حکمت علمی، ادراک همراه با احترام محدودیت‌های علم است.

واقعیت این است که علوم طبیعی انعطاف‌پذیری معقولی دارند و قرائت الحادی، لاداری یا خداباروانه از آنها ممکن است. بحث اصلی بین الحاد و خداباوری با علوم طبیعی آغاز نشد و نمی‌شود. داوکینز یکی از «قرائتها» و تفسیرهای طبیعت را ارائه کرده است. اما از سال‌ها پیش روش‌ها و قرائت‌های دیگری نیز وجود داشته‌اند، و آنچه من هم چنان آن را غنای فکری و معنوی می‌دانم این است که: «آسمان‌ها شکوه خداوند را با صدای رسا فریاد می‌زنند». (کتاب مقدس. ۱۹:۱)

⁹ Medawar, P. *Advice to a Young Scientist*, London, Harper and Row (1979), p. 31; *The Limits of Science*, Oxford: Oxford University Press (1984), p. 66.

- ۷۹ نفر گفتند حداقل یک همبستگی مثبت بین دینداری و سعادت وجود دارد.
- ۱۳ نفر گفتند رابطه‌ای معنادار بین دین و سعادت نمی‌بینند.
- ۷ نفر به روابط ترکیبی یا پیچیده بین دین و سعادت معتقد بودند.
- یک نفر رابطه‌ای منفی بین آنها ذکر کرد.

دیدگاه کلی داوکینز دقیقاً به رابطه منفی میان دین و سعادت انسان متکی است که تنها یک درصد نتایج تجربی آن را به صراحت تایید می‌کند و ۷۹ درصد آشکارا آن را رد می‌کنند.

این نتایج حداقل یک امر را روشن می‌کند: باید به این موضوع از طریق شواهد علمی و نه تعصب فردی نزدیک شد رویاپردازانه پیشنهاد نمی‌کنم که این شاهد آشکارا اثبات می‌نماید ایمان برای شما خوب است. هنوز زود است استدلال کنم این امر ثابت می‌کند خدا وجود دارد. اما باید روشن سازم که برای داوکینز بسیار شرم‌آور است، دنیای او ظاهراً با این فرض اصلی شکل گرفته که ایمان برای شما بد است - دیدگاهی که با توجه به شواهد روشن قابل اثبات نیست. آیا دین برای شما بد است؟ شاهد آن کجاست؟ اکنون این فرضیه مثل دود سیگار در هوا معلق است و به تدریج با نیروی ادله مخالفش محو خواهد شد.

به عقیده داوکینز این مسأله ساده است: سؤال این است «آیا برای سلامت ارزش فائلیدی حقیقت؟» از آنجا که دین اشتباه است - یکی از اعتقادات اصلی که در نوشته‌های داوکینز زیاد به چشم می‌خورد - پس باید اعتقاد به آن غیراخلاقی باشد حالا مزایایش هرچقدر که باشد. با این حال، براهین داوکینز بر این که اعتقاد به خدا اشتباه است، ناکافی است و احتمالاً به همین دلیل است که آنها را با استدلال دیگری که دین برای شما بد است، تکمیل می‌کند. بدنه رو به رشد ادله مبنی بر اینکه دین موجب سعادت بیش‌تر است برای او ناخوشایند است. این برهان نقادانه و کارکردگرایانه نه تنها در باره الحاد جاری است بلکه پرسش‌های مشکلی در باب صدقش مطرح می‌شود.